

در شماره ۴۵ کیان (ویژه نامه دین، مدارا و خشونت)، آیت‌الله منتظری به اقتراح کیان پاسخ دادند و پاسخ ایشان تحت عنوان «در باب تراحم» در این شماره درج شد. در شماره بعد (۴۶)، دکتر عبدالکریم سروش پرسشها و ملاحظاتی انتقادی را درباره نوشته مذکور مطرح کردند (مقاله «فقه در ترازم»). آنچه در زیر می‌آید پاسخ آیت‌الله منتظری به آن پرسشهاست.



جناب مستطاب آقای دکتر عبدالکریم سروش دام توفیقہ پس از سلام و تحیت و تشکر از جنابعالی، نامه عالمانه و منتقدانه شما زیارت شد، توجه جنابعالی به مسائل فقهی مورد ابتلای زمان و نکته‌های مربوط به اجتهاد و مبانی آن قابل تقدیر است، و در حقیقت این سوالات متوجه کلیه فضلا و اندیشمندان حوزه‌های علمیه است و لذا از همه آقایانی که اهل بحث و تحقیق و قلم هستند، انتظار می‌رود این گونه مسائل را مورد توجه قرار داده، نظرات مستدل خویش را بیان فرمایند.

البته بحث تفصیلی درباره مبانی کلامی و اصولی و فقهی فقهای اعلام و نکته‌هایی که جنابعالی براساس آنها فقه را در ترازم قرار داده‌اید، مجال واسعی می‌طلبد که در این نوشتار نمی‌گنجد، و شرایطی می‌طلبد که فعلاً برای من حاصل نیست، لذا در این مجال - به منظور احترام به نامه جنابعالی و بی‌پاسخ نماندن آن - صرفاً به چند نکته اشاره می‌کنم:

نکته اول: شکی نیست که انتقاد علمی در هر رشته از علوم موجب رشد و توسعه آن خواهد شد، همان گونه که یکی از عوامل رشد و عمیقتر شدن فهم بشر از واقعیت و مصالح و مفاسد در همه زمینه‌ها گشوده شدن باب تعامل و تضارب افکار و نقد علمی بوده است، و یقیناً اگر این باب گشوده نمی‌شد بشریت از بُعد علمی و تکنیکی به رشد کنونی نمی‌رسید، لذا نباید از نقد و تحقیق در مسائل علمی غفلت ورزید و یا از آن جلوگیری کرد. درست است که اصل دین تافته خدایی است و ثبوت احکام آن معمولاً از راه وحی است، ولی علم فقه تافته و ساخته انسانهاست و این فقها هستند که به قدر درک و فهم خود مبانی دینی و احکام فقهی را استنباط و ارائه نموده‌اند، پس همچون سایر علوم قابل نقد و بررسی است. بویژه در کشور ما که پس از انقلاب زمینه ارتباط بین دو قشر حوزوی و دانشگاهی فراهم شده، لازم است رابطه فکری و علمی این دو قشر مؤثر در جامعه از سابق بیشتر گردد، و هر قشری بتواند از نوآوریهای قشر دیگر کاملاً استفاده کند؛ و بهترین راه رسیدن به این هدف: یکی گسترش باب نقد و بحث علمی در حوزه‌ها و مجامع فرهنگی در قالب میزگردها و گردهماییهای علمی و بازتاب نظریات به وسیله رسانه‌هاست، و دیگر تحمل عقاید هر قشر توسط قشر دیگر و کنار گذاشتن تنگ‌نظریها و واکنشهای تند است که تا به امروز معمول بوده است.

حوزه و دانشگاه هیچ کدام نباید خود را حق مطلق و عالم به همه امور و مسائل و بی‌نیاز از نقد و بحث علمی ببینند، زیرا فهم و درک انسان محدود، و خطا و نسیان در سرشت انسانها نهاده شده است. از این رو - ضمن تعهد به قوانین بحث و نقد و توجه به اصول و مبانی هر علم و پرهیز از خلطها و مغالطه‌ها و شیوه‌های

غیر علمی و غیر اخلاقی - باید تعامل فکری و ارائه نظریات و نقد علمی آزادانه بیش از پیش عملی گردد تا بتوان از طرفی ظرفیت درک و فهم جمعی را وسیعتر کرد، و از طرف دیگر معارف حقه و فقه اسلامی را روز به روز روشنتر و غنی‌تر ساخت و به نیازها، شبهات و سوالات نسل جدید آشنا به مکاتب جهانی پاسخ علمی و قانع‌کننده داد.

نکته دوم: یکی از امتیازات شیعه مفتوح بودن باب اجتهاد مطلق در مسائل نظری فقه است، برخلاف اکثر اهل سنت که اجتهاد آنان در چارچوب فتاوی فقهای اربعه آنان: مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل محدود است. با اجتهاد مورد نظر است که فقه شیعه می‌تواند با ارتکا به مبانی کلامی و اصولی و کتاب و سنت و عقل، مسائل و نیازهای مختلف و متغیر ناشی از شرایط زمانی و مکانی بشر را در حوزه تخصصی خود پاسخ دهد.

بدیهی است که برخی از مبانی کلامی و اصولی که در استنباطات فقهی ما مؤثرند، نیز از اجتهاد و بررسی مجدد بی‌نیاز نخواهد بود، و فقهای ما (رضوان الله تعالی علیهم) نیز پیوسته -

باب مفتوح اجتهاد

هر چند همراه با تفاوتها و فراز و نشیبها - به اجتهاد و تجدید نظر در آن مبانی ادامه داده و می‌دهند. بخصوص در عصر حاضر با پیشرفتهایی که در علوم نصیب بشر شده، لازم است برخی از مبانی مورد تجدید نظر و بررسی قرار گیرند، زیرا دریافتهای علمی جدید طبعاً در درک بعضی مبانی کلامی و اصولی و تشخیص موضوعات و مفاهیم و برداشت از متون دینی تاثیر خواهند داشت. البته این بدان معنا نیست که هر فکر قدیمی باطل و هر نظر جدید صد درصد صحیح است، بلکه به این معناست که هر نظریه مورد بررسی عمیق و دقت کامل قرار گرفته و با دلیل متقن پذیرفته یا رد شود.

پس بر فضلا و محققین حوزه‌های علمیه دینی - که صیانت از معارف حقه و فقه اسلامی را بر عهده دارند - لازم است بیش از پیش با مکاتب و آرای مختلف آشنا شده و موضوعات مهمه فقهی را براساس تحقیقات علمی جدید مورد بررسی قواز دهند تا بتوانند با بصیرت و استدلال به پرسشها و شبهاتی که امروز اذهان جوانان حوزه و دانشگاه را فرا گرفته پاسخ دهند، در غیر این صورت ضایعات جبران ناپذیری بر بنیه دینی و اعتقادی جامعه ما وارد خواهد شد. و العالم بزمانه لانهجم علیه اللوابس (کافی، ج ۱، ص ۲۷).

حوزه‌های علمی ما در گذشته نسبت به علوم مختلف زمان خود از جامعیت و غنای بیشتری برخوردار بودند، و علاوه بر

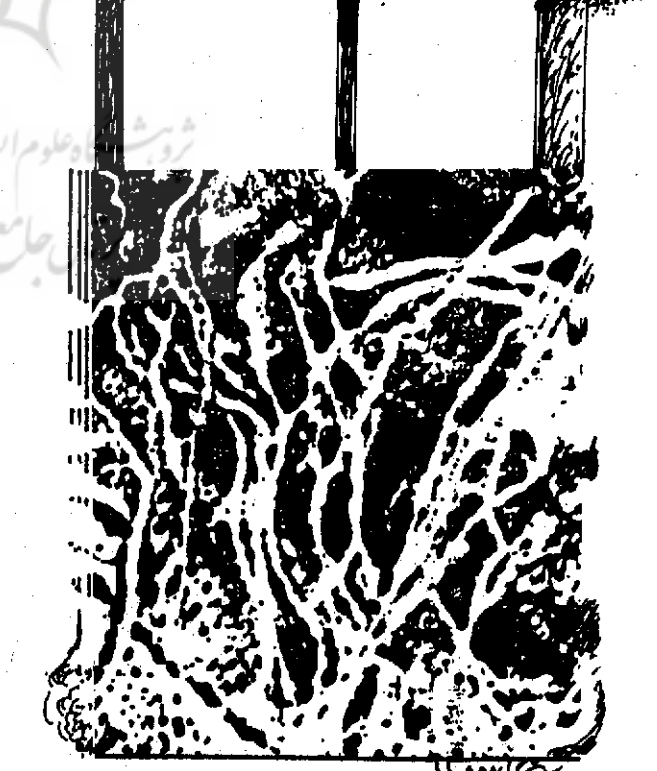
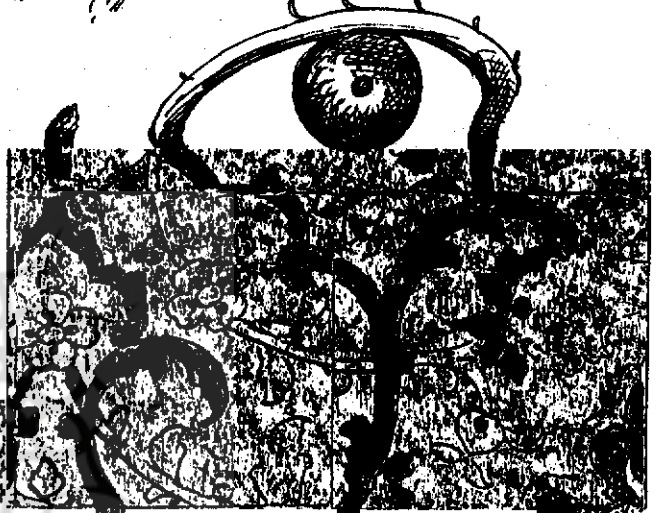
فقهای بزرگوار، متکلمان و فیلسوفان و دانشمندان علوم طبیعی و ریاضی و پزشکی متخصص نیز در خود پرورش می دادند. به نظر می رسد اگر سنت حسنه مناظره علمی در مجامع علمی حوزه و دانشگاه بین هم اندیشان و دگراندیشان روزبه روز - به دور از جهت گیریهای تبلیغاتی و ملاحظات سیاسی و خطی - معمول شود و گسترش یابد، نتایج خوبی در جهت احیا و رشد فکر دینی در جامعه و رفع شبهات و پاسخ به سوالات نسل جدید به دنبال خواهد داشت.

نکته سوم: اینکه گفته می شود زمان و مکان در اجتهاد و استنباط احکام نقش اساسی دارند، به این معنا نیست که احکام اسلام همچون احکام ادیان گذشته محدود و مخصوص به زمان یا مکان خاص هستند. برحسب نص قرآن کریم پیامبر ما خاتم پیغمبران و در نتیجه دین او خاتم ادیان الهی است، پس اجمالاً شریعت او همگانی و برای همیشه است، و همین است منظور از حدیث صحیح زراره؛ قال: سألت ابا عبد الله عن الحلال والحرام، فقال: حلال محمد حلال ابدأ الی یوم القيامة و حرامه حرام ابدأ الی یوم القيامة (کافی، ج ۱، ص ۵۸) یعنی شریعت او نسخ شدنی نیست.

پاسخی به پرسشهای دکتر عبدالکریم سروش آیت الله حسینعلی منتظری

با اینکه اصل دین مقتضای فطرت و ندای جان انسانها بوده و هست، و روح همه ادیان الهی یکی بیش نیست و آن تسلیم در برابر خدای کامل یگانه و ایمان به غیب و جهان دیگر و طی کردن مسیر حق و عدالت و پرهیز از هر نوع ظلم و تجاوز و خودپرستیهاست: فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم، ولی در فروع و برنامه هایی که انسانها را می سازند و در مسیر حق و عدالت قرار می دهند به مقتضای شرایط ساختاری و اجتماعی انسانها، متفاوتند.

ادیان الهی گذشته همچون کلاسهای متفاوتی هستند که هر کدام محدود به برنامه های خاصی متناسب با سن و درک و احتیاج و شرایط دانشجویست، ولی پس از گذراندن دانشگاه فرد طالب علم به مرحله ای از غنای علمی می رسد که دیگر نیازی به معلم و راهنما ندارد، عقل او تکامل یافته و از رشته های مختلف علوم اجمالاً آگاهی یافته است. ادیان الهی گذشته نیز هر کدام دارای فروع و برنامه های خاصی متناسب با شرایط حیاتی و اجتماعی و اقتصادی و روحی انسانها در آن زمان بودند، پس طبعاً هر کدام محدود به زمان خاص خودش بود؛ ولی دین اسلام دینی است جامع و فراگیر همه محسنات و برنامه های مختلف ادیان گذشته و قابل انطباق با شرایط و زمانها و مکانهای گوناگون؛ و عقل بشر در اثر تکامل به مرحله ای از بلوغ رسیده که می تواند با کوشش و اجتهاد برای هر زمان و مکانی برنامه عملی متناسب با



آن را از عقل و کتاب و سنت استخراج کند و در نتیجه نیاز به پیامبر جدید ندارد. در نهج البلاغه (خطبه ۷۲) راجع به پیامبر اکرم ص وارد شده: الخاتم لماسبق و الفاتح لما انفلق (ختم‌کننده همه گذشته‌ها و گشاینده همه بسته‌ها)؛ و بالاخره مقصود از ختم نبوت و بقای شریعت و حلال و حرام آن حضرت محدود نبودن آنهاست به زمانی خاص و این معنا منافات ندارد با اختلاف در احکام برحسب اختلاف در زمان به دنبال انتقای برخی موضوعات، یا اختلاف در برداشتها، یا مبدل شدن موضوع به موضوعی وسیعتر یا محدودتر برحسب استنباط از مصالح و ملاکها و یا کنار گذاشتن موقت برخی از احکام به مقتضای تواضع و برخورد ملاکها. اینک نمونه‌هایی از این موارد را یادآور می‌شوم:

الف: با انعدام رقیبت و مملوکیّت انسان نه تنها موضوع عتق رقبه که در ابواب مختلف فقه به عنوان کفّاره تعیین شده از دایره کفّارات حذف می‌شود، بلکه همه احکام مربوط به عبید و اماء عملاً از حوزه فقه حذف می‌گردد.

ب: اختلاف نظر فقهای پیشین در فهم و برداشت نسبت به برخی مفاهیم و موضوعات مذکوره در کتاب و سنت. از باب مثال در بسیاری از روایات و ابواب مختلف فقه لفظ «امام» موضوع حکم شرع واقع شده و بسیاری از بزرگان فقها - برحسب سابقه ذهنی و اعتقادی خود نسبت به امامت - مقصود از لفظ «امام» را در این قبیل مسائل خصوص امام معصوم پنداشته‌اند، در صورتی که از قراین و شواهد زیاد استفاده می‌شود که مقصود مطلق حاکم سیاسی یا قضایی یا مدیر امور اجتماعی است، نه خصوص امام معصوم.

ج: تبدل موضوع به موضوعی محدودتر یا وسیعتر برحسب مقتضیات و شرایط زمانی یا مکانی و استنباط حکم با اتکا به ملاکهای قطعی و در حقیقت تبدل حکم به تبع تبدل موضوع. از باب مثال مواردی را یادآور می‌شوم:

۱- حرمت فروش خون در شرایطی بوده که منفعت رایج آن خوردن بوده است، پس فروش آن به منظور تزریق به انسان ظاهراً بی‌اشکال است، زیرا به اصطلاح دارای منفعت محلّله عقلائیّه است.

۲- موضوع سبق و رمایه، اسب و شتر و کمان بوده در زمانی که ابزار جنگ در اینها خلاصه می‌شد، ولی امروز صحبت از تانک و توپ و هواپیماهای نظامی است؛ پس می‌توان گفت مسابقه در اینها مانعی ندارد و اسب و شتر و کمان خصوصیت ندارد.

۳- موضوع احکام احتکار در اخبار اهل بیت علیهم السلام و کلمات فقهای اعلام در پنج یا شش یا هفت چیز یعنی گندم، جو، خرما، مویز، روغن، زیتون و نمک خلاصه می‌شد، با اینکه این قبیل احکام از قبیل احکام عبادی نیستند که مبتنی بر تعبد محض باشند که مصالح و مفاسد آنها بر ما پوشیده است، بلکه به لحاظ مصالح و ملاکهای اقتصادی و حیاتی انسانها تشریح شده‌اند، پس در عصر ما با تحول عمیق در زندگی انسانها و نیازهای ضروری آنان فقها موضوع حرمت احتکار خیلی وسیعتر خواهد بود، مثلاً نمی‌توان گفت که احتکار در زیتون جایز نیست، ولی در داروهای که حیات بعضی انسانها وابسته به آنهاست مانعی ندارد.

۴- درباره زکات خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض،

و باز می‌فرماید: خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و جمع مضاف مفید عموم است، پس مقتضای ظاهر هر دو آیه تشریح زکات است در همه اموال مسلمین؛ و برای مصرف زکات در قرآن کریم اصناف هشت گانه تعیین شده‌اند که تقریباً همه خلاهای اقتصادی جامعه را شامل می‌شوند، البته فقرا مصرف شاخص زکاتند؛ و در احادیث معتبره وارد شده که خداوند برای فقرا در اموال اغنیا به قدر کفایت آنان قرار داده و اگر کافی نبود زیادتر قرار می‌داد، و ظاهراً ذکر فقرا در این قبیل احادیث از باب مثال و ذکر فرد شاخص بوده است، پس منظور همه کمبودهای اقتصادی جامعه بوده است؛ و در حقیقت زکات و خمس مالیات اسلامی هستند که به منظور پرکردن خلاهای اقتصادی دولت اسلامی و جامعه تشریح شده‌اند، و طبعاً باید برای رفع کمبودها و پرکردن خلاهای اقتصادی در همه زمینه‌ها و برای همه زمانها و مکانها کافی باشند، چون اسلام - به عقیده ما - خاتم ادیان الهی است و تشریح احکام آن برای همه و برای همیشه است. و مالیاتی که در زمان پیامبر اکرم و خلفا گرفته می‌شد همین زکوات بود.

از طرف دیگر در روایات معتبره وارد شده است هنگامی که آیه زکات نازل شد پیامبر اکرم ص زکات را در نه چیز مشخص قرار دادند و از چیزهای دیگر صرف نظر کردند. وضع رسول الله ص الزکاة فی تسعة و عفی عما سوی ذلک و در حقیقت این یک تصرف حاکمانه بوده است از ناحیه آن حضرت. با این مقدمات ممکن است گفته شود در زمان آن حضرت چون عمده ثروت عمومی در آن نه چیز خلاصه می‌شد، پیامبر اکرم ص اعمال حاکمیت کرده‌اند و زکات را در نه چیز قرار داده‌اند، ولی در زمانهایی که عمده ثروت و اموال عمومی را تجارتها و صنایع مهم و کارخانجات بزرگ تشکیل می‌دهند با منحصر کردن زکات واجب در نه چیز، یک دهم از کمبودها هم برطرف نمی‌شود، پس حاکم اسلامی در هر زمان و هر منطقه باید کمبودهای اقتصادی را از یک طرف و ثروت و درآمد عمومی را از طرف دیگر بررسی کند و برحسب نیاز زکات را در اموال مردم قرار دهد، و در نتیجه مالیاتها به عنوان زکات واجب دریافت شود و موضوع زکات بسیار وسیعتر از نه چیز خواهد بود، چنانکه امیرالمؤمنین ع نیز در زمان حکومت خود بر اسب و قاطر نیز زکات قرار دادند؛ البته احتمال مذکور در باب زکات فعلاً مجرّد احتمالی است که نیاز به تعقیب و تحقیق بیشتر دارد.



در فقه ما از این قبیل نمونه‌ها زیاد است که به لحاظ حکمت و فلسفه تشریح حکم بسا ناچاریم برحسب شرایط زمان یا مکان موضوع حکم را وسیعتر فرض کنیم، و بالاخره جمع بین فلسفه و علت تشریح حکم از یک طرف و محدود بودن موضوع حکم از طرف دیگر میسر نیست، و به مناسبت اهمیت ملاک ناچاریم محدودیت موضوع را مربوط به زمانهای خاص بدانیم.

د: تراحم ملاکهای احکام و تقدیم اهم بر غیراهم. اگر در جایی دو حکم واجب یا حرام یا واجب و حرام باهم متزاحم شدند به گونه‌ای که جمع آنها در مقام عمل میسر نیست، قهراً به حکم عقل قطعی حکمی که ملاک آن اهم است بر دیگری تقدم دارد، و این قبیل تراحم و برخورد ملاکها در زندگی شخصی انسانها و در مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نیز بسیار اتفاق می‌افتد، عالم طبیعت عالم تراحم و برخورد مصالح و ملاکهاست، و انسان عاقل هیچ‌گاه اهم را فدای غیر اهم نمی‌کند.

پس ممکن است حاکم اسلامی برحسب ملاحظه مصالح اسلام و مسلمین و مقایسه ملاکهای قطعی استنباط شده از متون اسلامی و درک روح اسلام راستین برخی از احکام اسلامی را به خاطر تراحم و ضرورت مدتی متوقف کند، و این بابی است واسع که در همه ابواب فقه سریان دارد. در اینجا یادآور می‌شوم که در تشریح احکام اجتماعی و سیاسی و جزایی به‌طور کلی باید حقوق انسانها رعایت شود؛ متها جنابعالی در نوشتار خودتان بیشتر روی حقوق فردی انسانها تکیه و بر این اساس پرسشهای خود را تنظیم کرده‌اید، در صورتی که در تشریح صحیح جامع باید هم به حقوق فردی انسانها و هم به حقوق جامعه متشکل صالح - که بستر تکامل انسانها و رسیدن به اهداف خلقت است و طبعاً مورد نظر انبیای الهی - و همه مصلحین اجتماعی است - توجه شود؛ و در نتیجه در مواردی که بین حقوق فردی انسانها و حقوق اجتماع متشکل صالح تراحم پیدا می‌شود و قابل جمع نیستند، شارع باید در مقام تشریح مصلحت اهم را که نوعاً مصلحت اجتماع است ملاک تشریح قرار دهد، و طبعاً برخی از حقوق فردی اشخاص فدای مصالح جامعه می‌گردد.

نکته چهارم: درست است که عقل حجت خدایی است که به انسانها افاضه شده، بلکه به اصطلاح «ام‌الحجج» است زیرا حجیت کتاب و سنت نیز از راه عقل برای انسان ثابت می‌گردد، و خدای متعال در آیات بسیاری از کتاب عزیز انسانها را به عقل و تدبیر ارجاع داده است و کسانی را که محکمت عقلی را نادیده گرفته و محور کارهایشان اوهام و خرافات یا تقلید کورکورانه و یا هواهای نفسانی است مورد توبیخ قرار داده است، و در حدیث شریف امام رضا نقل شده: صدیق کل امرء عقله و هدوه جهله و در حدیث دیگر در تعریف عقل وارد شده: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان (کافی، ج ۱، ص ۱۱)، ولی باید توجه کرد که عقل انسانی همچون وجودش محدود و ناقص است، و بر تمام نظام هستی و گذشته و آینده و عاقبت امور و مصالح و مفاسد و نتایج قهری اعمال احاطه ندارد، و هر چند عقل در فطریات و قضایای کلیه و به اصطلاح «مستقلات عقلیه» اجمالاً حکم جازم قطعی دارد، نسبت به بسیاری از قضایای جزئی و مصالح و مفاسد اعمال و خصوصیات عالم غیب و حیات اخروی و شناخت راه سعادت در نشأت پس از مرگ کمیت آن لنگ است، و لذا از حضرت امام

زین العابدین نقل شده که فرمودند: ان دین الله لا یصاب بالعقول الناقصة (بهار، ج ۲، ص ۳۰۳).

وانگهی انسان عقل محض نیست، بلکه آمیخته‌ای است از عقل و وهم و شهوت و غضب، و هر اندازه عقل او تکامل یابد در عین حال ناخودآگاه اسیر غرایز و تمایلات نفسانی و تحت تأثیر تقلید و هواها و حب و بغضها و خودخواهیها و لجاجتها خواهد بود، الا من عصمه الله تعالی؛ و بر این اساس خدای لطیف کریم و خبیر و بصیر انبیای عظام را برای تنبیه و بیداری انسانها و تقویت فطرت و نیروی عقل آنان فرستاد تا هم آنان را از واقعیت و مصالح و مفاسد و عواقب و نتایج قهری اعمال - که عقل از درک و نیل به آنها عاجز است - خبر دهند و راه رسیدن به سعادت دائم را به آنان نشان دهند، و هم آنان را به بهشت برین و درجات عالیات بشارت دهند و از گرفتار شدن به نتایج سوءاعمال بترسانند.

خدای متعال در سوره دهر می‌فرماید: انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً، ما انسان را از نطفه مخلوطها پدید آوردیم تا او را بیازماییم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم، ما راه را به او نشان دادیم و در نتیجه یا شاکر است و یا کفران نعمت می‌کند. ظاهراً «نطفه مخلوطها» کنایه از غرایز و تمایلات و کششهای مختلف روحی است. و مقصود از «شنوایی و بینایی» فطرت و عقل است، و منظور از «نمودن راه» فرستادن انبیا و کتابهای آسمانی است.

شریعت راهنما و مکمل عقل است و کرامت و ارزش انسان به عقل و انسانیت اوست و گرنه حیوانی بیش نیست؛ اگر عقل انسان مقهور سایر غرایز از قبیل شهوت و غضب و اوهام گردد، ارزش انسانی خود را از دست می‌دهد و به فرموده خدا: اولئک کلانعام بل هم اضل، حیوان می‌میرد و به صورت حیوانی از حیوانات محشور می‌گردد.

از این مقدمات چنین نتیجه می‌گیریم که هر چند عقل حجت شرعی است و پذیرفتیم که بسا به حکم عقل برخی از احکام شرع محدود به زمان و مکان خاص باشند، و ممکن است برحسب استنباط ملاکهای قطعی در برخی از احکام به دست آید که موضوع حکم متغیر یا وسیعتر است، و یا با مقایسه دو حکم متزاحم و احراز اهمیت یکی از آنها به حکم عقل قطعی و ضرورت، حکم دیگر موقتاً کنار گذاشته می‌شود، ولی مبنای احکام اسلام فقط عقل نیست و کاربرد آن بیشتر در اصول اعتقادی و فطریات است، و مبنای عمده احکام فقهی حتی در معاملات و سیاسیات و جزئیات که نوعاً احکام امضایی هستند، کتاب و سنت است هر چند حجیت کتاب و سنت را بالاخره ما از راه عقل به دست می‌آوریم.

پس ما حق نداریم به مجرد احتمال محدود بودن برخی احکام، ظواهر کتاب و سنت و احکام قطعی‌ای را که به وسیله خواص و بطانۀ ائمه معصومین علیهم السلام از آنان تلقی شده و یداً بید به ما رسیده است و زحمات طاقت‌فرسای فقهای عظام را که متخصصین فن ققاهت و شناخت کتاب و سنت هستند و استنباطات و برداشتهای خود را از کتاب و سنت و فتاوی مؤثوره از ائمه علیهم السلام در اختیار ما گذاشته‌اند یکسره کنار بگذاریم. اگر منظور جنابعالی از قرار دادن فقه در ترازو این است که احترام و قداست فقه و فقها و حجیت ظواهر کتاب و سنت به جای خود،

اصطلاح «مصوبه» هستند؛ ولی ما شیعه امامیه و برخی از اهل سنت اهل تخطئه هستیم، و به اصطلاح «مخطئه» ایم و می‌گوییم: للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد. چنان‌که در اختلاف نظر دو پزشک در یک مسأله نمی‌توان گفت نظر هر دو صحیح است.

پس ما با اینکه اهل تخطئه هستیم و می‌گوییم احتمال خطای فقیه در میان هست، نظر فقیه متخصص مورد اعتماد را برای مقلدین او حجت شرعی می‌دانیم، چنان‌که با احتمال خطای پزشک متخصص سیره همه عقلای جهان بر مراجعه به پزشک متخصص مورد اعتماد ثابت و مستمر است.

مریضی که دارای مرض سخت است اگر به پزشک متخصص مراجعه کند، نود درصد مثلاً احتمال بهبود می‌دهد و ده درصد احتمال خطای پزشک را، و اگر به پزشک مراجعه نکند ده درصد احتمال بهبود و نود درصد احتمال باقی ماندن مرض یا شدت آن را می‌دهد، پس طبعاً عقل حکم می‌کند به لزوم مراجعه به پزشک و عمل به دستور او؛ مراجعه به فقیه متخصص مورد اعتماد نیز از همین قرار است.

نکته پنجم: فعلاً عمده اشکال در باب فقه این است که - با پیشرفت تمدنها و بسط زندگی انسانها - دایره فقه و مسائل مستحدثه مورد ابتلا در همه زمینها بسیار وسیع شده و طبعاً یک نفر به تنهایی هر چند خوش قریحه و پرکار و فارغ‌البال باشد، نمی‌تواند همه مبانی فقهی و ابواب فقه و مسائل مستحدثه در همه ابواب مختلفه را - به خصوص با کثرت مراجعات عرفی و اجتماعی - به طور دقیق بررسی کند؛ و طبعاً محتمل است در برخی از مسائل اشتباهی رخ دهد، چنان‌که این امر مقتضای وسعت و دقت کار و محدودیت ظرفیت روحی و فکری انسان در همه فنون است.

بالاخره این مشکل بزرگی است در راه فقه در عصر ما، و راه حل مشکل این است که علم فقه همچون علم پزشکی مثلاً به رشته‌های گوناگون تقسیم شود و هر فقهی پس از آگاهی از اصول و مبانی فقه و تخصص در آنها و دیدن یک دوره فقه عمومی، وقت و کار و دقت خود را در رشته خاصی از فقه از قبیل عبادات، یا معاملات، یا روابط خانوادگی و اجتماعی، یا سیاسات، یا جزائیات صرف کند تا در آن رشته و مسائل مستحدثه آن متخصص گردد، و مردم نیز در هر رشته از متخصص آن رشته استفتاء و به او مراجعه کنند.

و اگر بشود از همه متخصصین در رشته‌های مختلف فقهی «لجنة افتاء» تشکیل شود و به جای استفتاء از اشخاص از لجنة متخصصین استفتاء شود، و آنان در مسائل مشکله با یکدیگر بحث و مشورت و سپس فتوا صادر کنند، این فتوا بسیار به واقع نزدیکتر و از اشتباه مصونتر خواهد بود.

رابطه بین مقلد و مرجع رابطه مرید و قطب نیست تا مردم ناچار باشند از فرد خاص تقلید کنند، و در برابر او سر بسپارند، بلکه از قبیل رجوع غیرمتخصص در هر فن به اهل خیره آن فن است؛ و به دیگر بیان فتوای مرجع تقلید موضوعیت ندارد، بلکه راه رسیدن به واقع است و طبعاً نظر جمع نسبت به نظر یک فرد اقرب به واقع است، نظیر شورای پزشکی که برای بیماریهای سخت تشکیل می‌شود. و فی الخاتمة التمس منکم الدعاء فی مظان الاجابة.

ولی در برخی مسائل که به نظر می‌رسد موقت و محدود و مربوط به شرایط خاصی باشند، از ناحیه متخصصین فقه و مبانی فقهی بررسی مجدد به عمل آید، این سخنی است پذیرفته و مورد قبول؛ ولی اگر منظور این است که چون به برخی از مشکلات و نارساییها برخورد می‌کنیم، یک باره دور فقه موجود را خط بکشیم و فاتحه آن را هم بخوانیم تا در آینده بتوانیم فقه جدیدی را پایه‌گذاری کنیم و سپس آن را محور اعمال و رفتار خود قرار دهیم، این سخن پذیرفته نیست، و مثل این است که بگوییم چون برخی از اشتباهات را از متخصصین در مسائل پزشکی دیده‌ایم یک باره خط قرمز دور علم طب می‌کشیم تا از نو آن را پایه‌گذاری کنیم. ظاهر کتاب و سنت استمرار احکام و شمول آنهاست، نسبت به همه افراد و مکانها و زمانها، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

رجوع به اهل خبره و کارشناس در هر فن سیره مستمره همه عقلای جهان است، و فقهای ما (رضوان الله تعالی علیهم) کارشناسان و متخصصان فن فقاقت و مبانی آن هستند و عمر عزیز خود را در راه استنباط احکام و تنظیم آنها صرف کرده‌اند. پس بر هر غیر فقیه لازم است در مقام عمل، یا احتیاط کند (که امری است مشکل) و یا به فتاوا و نظریات فقهای عظام مراجعه کند، مگر در موردی که تصادفاً به طور قطع یا ظن قوی اشتباه فتوا دهند ثابت شود. چنان‌که هر مریض ناچار است به پزشک متخصص مورد اعتماد مراجعه کند و به نظر او ترتیب اثر دهد مگر در موردی که از روی قراین اشتباه پزشک محرز و یا مظنون گردد به گونه‌ای که اعتماد نفس از آن سلب شود.

در این زمینه جمعی از علمای اهل سنت قائل به تصویبند و می‌گویند: نظر فقیه حکم الله واقعی است و با اختلاف فقها در یک مسأله نظر همه آنان صحیح است و خطایی در کار نیست، و به

